

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

پیکار پامیر

۱۴۰۸.۱۰

## "نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان"

### جلد اول

به ادامه گذشته:

#### حمله پاکستان به جلال آباد :

همچنان، حکومت پاکستان در ماه مارچ سال ۱۹۸۹ م (ماه حوت ۱۳۶۷ هجری شمسی) از کانال (آی. اس. آی) همکاری و موافقت سی آی ای طرح اشغال جلال آباد را ریخت. جنرال حمید گل رئیس استخبارات عسکری پاکستان که در عملیات تخریبی افغانستان در دهه ۸۰-۱۹۹۰ م نقش عمده داشته است. برای مسؤلین سی آی ای در پشاور و اسلام آباد و همچنان برای مقامات ذیصلاح دولتی پاکستان طرح خود را چنین ارائه نموده بود:

در این موقعیکه حکومت کابل بعد از خروج قشون روس، ضعیف و بی روحیه شده است، هرگاه جلال آباد اشغال نظامی شود، از یکطرف کابل مستقیماً مورد تهدید قرار می گیرد و از جانبی احزاب افراطی اسلامی زیرنام حکومت مجاهدین دارای یک پایگاه داخلی گردیده و کشور های جهان آنرا به رسمیت می شناسند و بعد از آن، سایر کارها بر وفق مراد پیش خواهد رفت. همان بود که در ماه مارچ سال ۱۹۸۹ میلادی، یعنی یک ماه پس از خروج روسها از افغانستان، حملات شدید "مجاهدین" بالای شهر جلال آباد آغاز شد و مدت یک هفته دوام کرد و عاقبت، با تحمل حدود هشت هزار نفر کشته و زخمی، هزیمت کرده به پشاور برگشتند و به همان پیمانانه خرابی و مصیبت به جانب افغانستان نیز بار آورد.

گزارش مسؤل نظامی رژیم کابل در جلال آباد عنوانی مرکز که در بر گیرنده حقایق تلخ است، خواندنی میباشد. البته این گزارش توسط افسران رژیم دست نشاندۀ که از شهر جلال آباد دفاع میکردند، ترتیب گردیده است:

" محل قومندۀ : میدان هوایی جلال آباد – خریطه ۱۵۰۰۰۰ جلال آباد.

ساعت: ۸ صبح ۱۷ حوت ۱۳۶۷

گزارش دهنده: تورن جنرال آصف دلاور

دیروز بیشتر از ده هزار نفر مخالفین همراه با ملیشه های پاکستانی و داوطلبان کشورهای عربی، درحالیکه ریسمانها، راکت اندازها، ماشیندارها را به دست گرفته بودند، بعد از انداختن های مکرر و تکائف توپچی به نحو برق آسائی از سه استقامت بالای خطوط اول دفاعی شهر جلال آباد حمله ور شده، هرگونه مقاومت را درهم کوبیده، قرارگاه فرقه یازده را متصرف و افراد اسیر آن را سر بُریده الله اکبر گویان به طرف میدان هوائی به حال دویدن هجوم و پیشروی کردند. . . ( برگرفته شده از کتاب: اردو سیاست - نبی عظیمی - صفحه ۳۸۱ )

تردید نیست که خروج قشون روسی از افغانستان در ماه فیروزی سال ۱۹۸۹ میلادی، روحیه شکسته رژیم دست نشانده در کابل را بیشتر شکستاده بود و عساکر دولتی هم هیچنوع دلگرمی به رژیم و ارا ده به جنگ نداشتند، ولی دو عامل آتی موجب شد که عساکر در دفاع از شهر جلال آباد مجدانه بجنگند و پلان جنگی و تجاوزی سازمان آی. اس آی را به شکست و رسوائی مواجه سازند:

الف) عساکر و مردم جلال آباد درک کردند که ناف حمله آوران به ناف استخبارات امریکا و سعودی و پاکستان و . . گره خورده طرح و پلان جنگ بدست اجنبی است .

ب) به تعداد چند صد تن از عساکری که در پوسته های خط اول جبهه ، تسلیم حمله آوران شده بودند، همه آنها به دستور مولوی "خالص" و منسوبین استخباراتی پاکستان قتل عام و قطعه قطعه شدند که رژیم کابل از این جنایت هولناک، استفاده تبلیغاتی وسیع به خاطر بلند بردن روحیه سربازان در جبهه مقاومت دولتی نمود. این شکست بزرگ نه تنها شبکه استخبارات پاکستان و "تنظیم" های دست پرورده آنها در سطح داخلی و بین المللی شرمسار نمود، بلکه روحیه از دست رفته رژیم کابل را احیاء و اعتبار سقوط کرده سیاسی آنها نزد جهانیان تا حدودی اعاده نمود.

پس از شکست حمله پاکستان به جلال آباد، افشاء گردید که طراح عمده این جنگ شدید و خونین ، جنرال حمید گل رئیس وقت آی. اس آی پاکستان بود. شخص مذکور جوانب مختلف ذیدخل در امور افغانستان، به خصوص امریکا، سعودی و انگلستان را متقاعد ساخته بود که نه تنها نقشه و پلان جنگی وی غرض اشغال شهر جلال آباد مهم و ضروریست ، بلکه این شهر، پس از اشغال میتواند هم پایگاه داخلی "مجاهدین" نزد کشور های جهان باشد و هم تخته خیز مساعد به منظور اشغال پایتخت افغانستان خواهد بود.

راپور هائی که در آن زمان از طرف مسئولین نظامی رژیم کابل در جلال آباد عنوانی مرکز مخابره شده قسماً چنین است :

" . . . از ساعت ۱۹ الی ۲۲ روز گذشته چهار هزار ملیشه پاکستانی با گروپ های مجاهدین همراه شده و این حمله را سازمان بخشیده اند . . . "

" . . . توپچی پاکستان مستقیماً مجاهدین را کُمتک میکند و شهر جلال آباد را میکوبد. همچنان تعداد زیاد افراد عربی طورداوطلبانه در صفوف مجاهدین پیوسته و نیزاردوی پاکستان مسایل لوژستیکی آنها را به دوش گرفته است . . . " دگروال یوسف نیز در کتاب خویش به نام " تلک خرس " مینویسد:

" من معتقدم که جنرال حمید گل بدین باور شده بود که این اقدام از نگاه عسکری پیشنهاد خوبی خصوصاً از طرف پرسونل عملیاتی جوان او، از طرف رهبران تنظیمها و همچنان در اثر فشار دولت پاکستان بود که میکوشید کلیه سیاسیون و پیروان آنها بدینگونه از پشاور به افغانستان منتقل شوند "

راپور سالیانه اجنبی انترنشنل یا عفو بین المللی در سال ۱۹۹۰ چنین راپور میدهد:

"تنظیم سیاف تعداد زیاد عساکر رژیم و بیست نفر افراد غیر مسلح و همچنان زن و اطفال دهاتی را در ولسوالی "شیوه" ولایت ننگرهار قتل عام کرده است . . ."

"ژورنالیستان راپور دادند که در ماه مارچ و اپریل سال جاری ۱۹۹۰ مجاهدین حین حمله بر شهر جلال آباد، عساکر تسلیم شده رژیم و هم ملکی ها را اعدام نموده اند."

"یکدسته هفتاد و چهار نفری سر بازان و افسران رژیم در هفته اول نوامبر ۱۹۹۰ هنگام سقوط شاهراه سمرخیل- تورخم به مقامات سرحدی پاکستان تسلیم شدند. مقامات پاکستانی آنها را به قوماندان "محمود" مربوط حزب اسلامی یونس خالص سپرد، سربازان و افسران همه اعدام شده اجساد شان در صندوقهای چوبی توسط لاری ها مجدداً به خاک افغانستان صادر شده در نزدیکی های سرحد زیر خاک شدند و هنگامیکه بعداً رژیم کابل مجدداً بر آن نواحی مسلط گشتند، اجساد را کشیده و از طریق تلویزیون به نمایش گذاشت . . ."

(مجله "آئینه افغانستان" - شماره . . . سال ۱۹۹۰م)

مرد درمندی از ولایت "کنر" برای نگارنده حکایت کرد :

" ماه های سرطان یا اسدسالهای ۱۳۷۰ هجری شمسی بود، من با استفاده از یکعراده بایسکل، در مسیری غرض انجام کار ضروری روان بودم، در عین وقت و در عین مسیر یک عراده موتر تیوتای جاپانی هم در حرکت بود. ما در یک وقت به سه راهی رسیدیم که آنطرف تر آن ساختمان کهنه ای با بیرق حزب "سیاف" به نظر میخورد، از لابلای گرد و خاک سرک خامه متوجه شدم که دو ، سه نفر مجاهد کلاشنکوف به دست ، در حال انتقال دادن یک گروپ هشت تا ده نفری سر بازان دولتی به سوی همان ساختمان کهنه هستند. در همین اثنا دیدم که موتر تیوتا متوقف شده از میان آن سه نفر با پیراهن های سفید دراز به تن و چلتار و دستمال به سر بیرون آمده به زبان عربی و صدای بلند چیزی گفتند. من معنی گپ آنها را نفهمیدم ، اما متوجه شدم که یکی از تفنگ به دستان به حال دویدن به سوی موتر داران می آید. من هم متوقف شده خواستم ببینم چه میگذرد؟ سفید پوشان به زبان عربی از آن مجاهد چیزی پرسیدند و بعد از چند لحظه، دو مجاهد دیگر با سر بازان اسیر به طرف موتر آمدند. با تعجب فراوان دیدم که هر سه مرد عرب به کلاشنکوف های سه مجاهد دست انداخته در حالیکه با نعره های بلند (الله اکبر) میگفتند، به صورت دسته جمعی بالای سربازان اسیر که همه جوان بودند، بی وقفه شلیک کردند و قیامتی برپا شد. وقتی اسیران جوان همه به خاک افتیدند، آن سه مرد عرب شادمانی کرده در حالیکه کلاشنکوف های شان را بلند کرده در هوا تکان میدادند، طوری وانمود میکردند که گویا "غازی" شده اند. من که از این رویداد تلخ و خونین مات و مبهوت مانده و سخت می لرزیدم ، توان حرکت از من سلب شده بود، وقتی عربها سوار موتر شده حرکت کردند، خودم را بالای اجساد به خون آغشته سربازان جوان رسا نیده از دیدن آنها غم مضاعف شد، زیرا همه آنها نوجوانان هجده تا بیست ساله بودند. وقتی از آن مجاهدین کلاشنکوف به دست پرسیدم آنها کی بودند و چرا این جوانان را کشتند؟ یکی از آنها در حالیکه مصروف جابه جا کردن مرمی به داخل سلاح خود بود، گفت :

" آنها عربهایی هستند که با امیر صاحب شناخت دارند"

در سالهای جهاد افشاء گردید که بعضی از شیخ های خلیج فارس و عربهای وهابی متعصب ، به منظور "غازی" شدن وارد شهر پشاور شده از طریق "تنظیم" های جهادی رهسپار مناطق آزاد شده در خاک افغانستان میشوند تا با کشتن اسرای افغان در "جهاد" اسلامی سهم گرفته و بدین وسیله به درجه "غازی" نایل آیند.